

تأملی بر «برخی تأملات اولیه» درباره‌ی جنگ اسرائیل و ایران

تعدادی

یوسف کهن



مقدمه

جنگ‌ها فی‌البداهه و ناگهانی رُخ نمی‌دهند. حتی در روزهای آرام و صلح‌آمیز، تضادهای آشتی‌ناپذیری در زیر پوست اجتماع در جدال‌اند که به‌موقع، هم‌چون دُم‌لی سر باز می‌کنند و چرک و کثافتِ خود را - چه بسا در قالب جنگ - بیرون می‌ریزند. جنگ مستقیم اسرائیل و ایران بخشی از تضادها، تناقضات و تنازعات جهانی است که هم‌اکنون نمود عینی یافته است؛ هرچند که دهه‌هاست این جنگ، به‌طور غیرمستقیم، در قالب نزاع نیابتی، حملات سایبری، ترور و غیره جریان داشته است. به‌راستی کدام تضادها و تنازعات جهانی در باگیری این جنگ نقش داشته‌اند؟ چرا و چگونه این دُم‌ل در شرایط کنونی، آن هم در قالب جنگ مستقیم بروز کرد؟

راست‌گرایان و چپ‌نمایان - بی‌علاقه به پاسخ‌گویی به سؤالات فوق - علت و ریشه‌ی این جنگ را به قدرت‌گیری اسلام‌یسم در ایران (۱۹۷۹) و انکار مشروعیت دولت اسرائیل توسط آنان و حمایتِ آنها از فلسطینی‌ها نسبت می‌دهند. گفته می‌شود اطلاق «رژیم صهیونیستی» به اسرائیل و سردادن شعار «مرگ بر اسرائیل» در میتینگ‌ها و گردهم‌آیی‌های مذهبی، همان روی‌کرد انکارگرایانه، خصمانه و تهدیدآمیزی بود که تخم دشمنی را میان دو کشور کاشت. به‌علاوه ادعا می‌شود که ایران با حمایت مالی، تسلیحاتی و تجهیزاتی نیروهای نیابتی (ازجمله حزب‌الله در لبنان، جهاد اسلامی و حماس در غزه، انصارالله در یمن و گروه‌های متنوع شیعی در سوریه و عراق) و تاسیس «محور مقاومت»، منافع اسرائیل را مورد تهدید قرار داد و خلاصه با توسعه‌ی برنامه‌های هسته‌ای برای دستیابی به تسلیحات اتمی کوشید تا «اسرائیل را برای همیشه از نقشه‌ی جغرافیایی محو کند».^۱ در ادامه استدلال می‌شود که این تخاصمات و تهدیدات با آغازِ جنگ غزه (۲۰۲۳) شدت و وسعت گرفت و با حملات پهلادی و موشکی ایران به اسرائیل (آوریل ۲۰۲۴) وارد مرحله‌ی جدید - یعنی رویارویی مستقیم - شد. پس نتیجه می‌گیرند که حملات اسرائیل، نه تهاجمی که تدافعی است.

پاسخ ما به سؤالات فوق چیست؟

اسرائیل پنجاه و یکمین ایالت امریکا

پیش‌تر در مقاله‌ای با همین عنوان^۲ گفته شد که بحث پیرامون اسرائیل تنها در چارچوب منافع امپریالیسم و سرمایه‌ی جهانی - به سرکرده‌گی امریکا - موضوعیت دارد. به عبارت بهتر اسرائیل را باید به مثابه‌ی یک پروژه‌ی کلونیالیستی-امپریالیستی دید که در منطقه‌ی خاورمیانه توسط ابرقدرت غالب آن زمان (بریتانیا)، با تخصیص بودجه‌ی سنگین، اعمال قدرت دیپلماتیک و خشونت نظامی بنیان گذاشته شد (۱۹۴۷).

رابطه‌ی صهیونیسم با امپریالیسم از همان بدو امر به قدری واضح بود که حزب سوسیالیست بریتانیا، در قطع‌نامه‌ی کنفرانس لیدز که در عید پاک ۱۹۱۸ برگزار شد، هشدار داد که بیانیه‌ی بالفور^۳ (Balfour Declaration) «یک تلاش مخفیانه برای الحاق فلسطین... و نیز ابزاری برای جلب مساعدت یهودیان جهان برای پیش‌برد اهداف امپریالیستی بریتانیای کبیر و متحدانش» است.^۴ در واقع هدف بریتانیا این بود تا با استقرار یک دولت صهیونیستی در یک نقطه‌ی استراتژیک، خود را در برابر تهاجم یا انقلاب اعراب بومی محافظت کند و با احداث راه‌آهن بین مدیترانه و خلیج فارس، واگذاری مدیریت آن به دولت صهیونیستی، سرپل اقتصادی-نظامی مهمی را برای خود ایجاد کنند. این اهداف در خاطرات تئودور هرتزل -بنیان‌گذار دولت اسرائیل- عیناً آورده شده‌اند.^۵

در دوره‌ی سلطه و سیادت دولت امپریالیستی امریکا، اسرائیل به یک پایگاه نظامی بدل شد تا صدور نفت، گاز و سایر منابع معدنی از خاورمیانه به غرب را تضمین نماید. این هدف، در ادامه، با اهداف تجاری-اقتصادی توأم شد؛ که موجب گردید تا اسرائیل به صورت یک ایالت نظامی-صنعتی-تجاری درآمد که با توسل به قدرت نظامی و هسته‌ای، گردش و انباشت سرمایه و نیز توازن قوا را در منطقه، به نفع اردوی سرمایه تضمین، تحکیم و تثبیت کند.

گفتمنی است که بخش بزرگی از سرمایه‌ی جهانی، در اسرائیل سودافزایی می‌کند. اسرائیل جزو ۱۰ کشور بزرگ تولیدکننده و صادرکننده‌ی تسلیحات نظامی، سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی، و سیستم‌های جاسوسی - اطلاعاتی است.^۶ تنها در سال گذشته،

حجم فروش تسلیحات نظامی اسرائیل معادل ۱۲.۵ میلیارد دلار برآورد شد.^۷ صنایع نظامی و تسلیحاتی اسرائیل لابی بسیار قدرتمندی در غرب - به ویژه آمریکا - دارند. دامنه‌ی نفوذ آنها به قدری زیاد است که ادعا می‌شود بسیاری از نمایندگان مجالس قانون‌گذاری آمریکا، در واقعیت لابی‌گران و پادوهای صنایع تسلیحاتی اسرائیل هستند. برای مثال «کمیته‌ی امور عمومی اسرائیلی - امریکایی؛ آی‌پک» (AIPAC)^۸ با تخصیص میلیون‌ها دلار در سال، صرفاً نمایندگانی را به مجالس قانون‌گذاری می‌فرستد که نظر بسیار مساعدی نسبت به منافع و امنیت اسرائیل دارند.

به‌طور خلاصه، باید در بحث حول اسرائیل دائماً منافع «مجتمع نظامی - صنعتی» (Military-Industrial Complex) را مدنظر داشت! همان مجتمعی که از ائتلاف ارگان‌هایی تشکیل می‌شود که منافع اقتصادی، نظامی و سیاسی آنها، به رشد و توسعه‌ی میلیتاریسم و تخصیص به اصطلاح بودجه‌ی دفاعی (درست‌تر بودجه‌ی جنگی!) وابسته است؛ ارگان‌هایی که اجزای اصلی آن عبارتند از: افسران نظامی ارشد، صاحبان صنایع تولیدی تسلیحات نظامی، سیاستمدارانی که حرفه و منافع آنها با حوزه‌ی دفاعی مرتبط است و نیز آن دسته از اعضای کنگره‌ی آمریکا که حوزه‌های انتخابی‌شان از حجم بودجه‌ی فدرال به بخش دفاعی، منتفع می‌شوند.

باز در بحث حول اسرائیل نباید خصلت کلونیالیستی و ماهیت اشغال‌گرانه‌ی آن را از نظر دور داشت. دولت اسرائیل، از بدو تأسیس، در کنار اشغال سرزمین، مشغول غارت منابع طبیعی - از جمله ذخایر گاز طبیعی و آب منطقه - بوده‌است که این خود یکی از اشکال انباشت بدوی است.^۹ به علاوه باید به خاطر داشت که دولت اسرائیل یکی از ناقضان بزرگ پیمان‌های جهانی و تعهدات بین‌المللی است و به این خاطر بارها محکوم شده و به واسطه‌ی حمایت آمریکا و متحدان غربی‌اش، به آنها وقعی نگذاشته است.

یک پروژه‌ی امپریالیستی موازی

پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «پاکستان: چه‌گونه بریتانیا یک دولت - ملت جدید خلق کرد؟»^{۱۰} خاطرنشان شد که پروژه‌ی همزاد تأسیس اسرائیل، احداث نخستین دولت جمهوری اسلامی در پاکستان بود (۱۹۷۱).^{۱۱} هر دوی این پروژه‌ها جزئی از سیاست

تأملی بر «برخی تأملات اولیه»

نظم جهانی نوین بودند که در سایه‌ی جنگ‌های جهانی اول و دوم پا گرفتند. در نوشتار مورد اشاره، به وجوه پنج‌گانه‌ی این سیاست اشاراتی شد. یکی از آنها، طرح موسوم به «کمر بند سبز» در دوران جنگ سرد بود که برای مقابله با نفوذ شوروی — که دشمن اصلی غرب پنداشته می‌شد — به اجرا گذاشته شده بود. ویژگی عمده‌ی این طرح، حمایت و تقویت پان اسلامیسیم در خاورمیانه بود که شدیداً ضد کمونیست و ضد آتنیست بود. نمونه‌ی این روی کرد، حمایت از مجاهدین و بعدتر طالبان در افغانستان بود.

پس از فروپاشی شوروی و فرو ریختن دیوار برلین، تاریخ مصرف این پروژه فرارسید. پس دوستان دیروز به دشمنان امروز بدل شدند که ظاهراً می‌بایست از صحنه حذف می‌شدند. اما چنین نشد. آنها در دوره‌ی اقتدار خود — در کشورهای متنوع اسلامی — به صراحت نشان داده بودند که نه تنها مانعی بر سر گردش پول و انباشت سرمایه نیستند، مخالفتی با مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، کار مزدی، استثمار و غیره ندارند، بلکه هارترین دشمنان نیروهای ضد کاپیتالیست و برابری طلب هستند و قادرند آنها را با بی‌رحمی کامل از سر راه بردارند. پس به جای حذف آنها، قدرت‌های غربی تصمیم گرفتند روی کرد و راه کار تازه‌ای را پیش پای‌شان بگذارند تا بیشتر به سرمایه‌ی جهانی سود برسانند و در راستای حفظ توازن قوا به نفع غرب، بهتر عمل کنند. خیلی از آنها از سیاست‌های جدید استقبال کردند که نمونه‌ی اخیرش تحریر الشام به رهبری محمد الجولانی بود که در نوشتاری با عنوان «[سوریه و انقلاب!](#)» مورد بررسی قرار دادیم. بعضی‌های دیگر نیز سهم بیشتری طلب کردند و در برابر سیاست‌های نوین امپریالیست‌ها چموشی نشان دادند که نتیجه‌اش حذف کامل‌شان بود؛ نمونه‌ی این برخورد را با بن لادن و حزب الله لبنان دیدیم و در ایران امروز شاهدیم.

چرا امروز؟

تا به اینجا سعی شد که به سؤال نخست پاسخ داده شود. اما در پاسخ به سؤال دوم باید گفت که روی کار آمدن مجدد ترامپ و پیروزی بلامنازع اسرائیل بر بازوهای محور موسوم به مقاومت، این فرصت طلایی را به اسرائیل — یا نماینده‌ی منطقه‌ای امریکا و

متحدان غربی‌اش - داد تا شرایط نظم نوین را با زور به ایران دیکته کند. جنگ حاضر ماحصل این روند است.

نقش ما

اردوی کار نه نفعی در نظم گذشته داشت و نه سودی در نظم نوین دارد! در طول پنج دهه‌ی گذشته حاصل کار و زحمت اردوی کار توسط اسلام‌یست‌ها به یغما رفت و باقی‌مانده‌ی آن، امروز، در جریان حملات اسرائیل، در حال نابودی است. کشتن افراد و تخریب نهادهایی که ثروت اجتماعی اردوی کار را به تاراج بردند و آنها را به زیر فقر راندند و عزیزان‌شان را کشتند، اگرچه مرهمی بر زخم می‌گذارد اما فرصتی برای استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی فراهم نمی‌کند؛ برعکس، بر مبارزات جاری ترمز می‌زند و تأثیر منفی می‌گذارد و دست نیروهای سرکوب‌گر دولتی را برای دستگیری و حذف فعالان سیاسی بازتر می‌کند. نباید توهم‌پراکنی کرد و خوش‌بینی کاذب آفرید. برعکس باید اعلام خطر کرد، هشدار داد، آگاه‌گری نمود و به سازمان‌یابی توده‌ای یاری رساند.

آین جنگ با زدوبندها و چانه‌زنی‌های سردمداران دو جبهه‌ی جنگ‌طلب در خفا خاتمه خواهد یافت و با توافق جدید بر سر به بند کشیدن بیشتر اردوی کار پایان خواهد گرفت. فردای سیاهی در انتظار است. برهم‌زدن این معادله مستلزم به میدان آمدن یک تشکیلات سوسیالیستی سراسری و مورد اعتماد توده‌ای است. در غیاب چنین تشکیلاتی دهه‌های دیگری از استثمار، نابرابری و بی‌عدالتی در انتظارمان خواهد بود.

^۱ به نقل از موضع‌گیری رهبر ج.ا.ا در تئوئتر، در سال ۲۰۱۵. او نوشت: «رژیم صهیونیستی ۲۵ سال آینده را نخواهد دید...». این جمله توسط وب‌گاه رسمی وی، به‌عنوان «مهم‌ترین و به یادماندنی‌ترین جمله‌ی رهبر» در سال ۱۳۹۴ انتخاب شد.

^۲ اسرائیل، پنجاه و یکمین ایالت آمریکا / یوسف کهن

^۳ بیانیه‌ی «بالفور» در واقع همان نامه‌ی آرتور بالفور - وزیر امور خارجه‌ی وقت بریتانیا - است که خطاب به لرد روچیلد، رهبر جامعه‌ی یهودیان بریتانیا نوشته شد (۱۹۱۷). به موجب این نامه، بریتانیا مجوز رسمی برای تأسیس «سرزمین ملی یهودیان» در منطقه‌ی فلسطین را صادر کرد.

^۴ به نقل از: Labour Monthly, August 1967, 342

^۵ Theodore Herzl, vol. 2 of Complete Diaries of Theodor Herzl, 1960, p. 526

او نوشت: «احساس می‌کنم اگر انگلیسی‌ها مجبور به ترک مصر شوند، به نفع آرمان ما خواهد بود؛ زیرا در آن صورت مجبورند به جای کانال سوئز، به فکر راه دیگری برای رسیدن به هند باشند... راه‌آهن از یافا به خلیج فارس، در یک سرزمین یهودی‌مدرن برای آنها موهبت خواهد بود.»

^۶ [Arms exports – Country rankings](#) به نقل از GlobalEconomy.com. در آخرین گزارش مؤسسه‌ی تحقیقات بین‌المللی استکهلم – سوئد SIPRI (۱۱ مارس ۲۰۲۴) اسرائیل در مقام نهمین صادرکننده‌ی بزرگ تسلیحات قرار داده شده است.

^۷ Kalim Siddiqui, [Palestine, Imperialism, and the Settler Colonial Projects](#), p. 18

^۸ این تشکل در سال ۱۹۵۳ به‌وجود آمد. تعداد لابی‌های اسرائیل در امریکا فراوانند. [دسترسی به فهرست اسامی اعضای این تشکل.](#)

^۹ به منبع شماره ۲ مراجعه کنید.

^{۱۰} گفتنی است که در حالا حاضر پنج کشور با نظام تحت عنوان «جمهوری اسلامی» اداره می‌شوند که عبارتند از: پاکستان، موریتانی، ایران، افغانستان و گامبیا.